

یک مرد نابینا دیدن را یاد می‌گیرد لوقا ۱۸، ۳۱ تا ۴۲

آنگاه آن دوازده تن را به کناری کشید و به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می‌رویم. در آنجا هرآنچه انبیا دربارهٔ پسر انسان نوشته‌اند، به انجام خواهد رسید. 32 زیرا او را به اقوام بیگانه خواهند سپرد. آنها او را استهزا و توهین خواهند کرد و آب دهان بر او انداخته، تازیانه‌اش خواهند زد و خواهند کشت. 33 اما در روز سوّم بر خواهد خاست.» 34 شاگردان هیچ‌یک از اینها را درک نکردند. معنی سخن او از آنان پنهان بود و درنیافتند دربارهٔ چه سخن می‌گوید. 35 چون نزدیک آریحا رسید، مردی نابینا بر کنار راه نشسته بود و گدایی می‌کرد. 36 چون صدای جمعیتی را که از آنجا می‌گذشت شنید، پرسید: «چه خبر است؟» 37 گفتند: «عیسای ناصری در گذر است.» 38 او فریاد برکشید: «ای عیسی، پسر داوود، بر من ترحم کن!» 39 کسانی که پیشاپیش جمعیت می‌رفتند، عتابش کردند و خواستند خاموش باشد. اما او بیشتر فریاد برآورد که: «ای پسر داوود، بر من ترحم کن.» 40 آنگاه عیسی باز ایستاد و امر فرمود آن مرد را نزد او بیاورند. چون نزدیک آمد، عیسی از او پرسید: 41 «چه می‌خواهی برایت بکنم؟» گفت: «سرور من، می‌خواهم بینا شوم.» 42 عیسی به او گفت: «بینا شو! ایمانت تو را شفا داده است.»

راه اورشلیم یک پیاده‌روی ساده نبود. عیسی و شاگردانش مسیر دشوار و خطرناکی پیش رو داشتند. آنها بایستی از دره اردن عبور می‌کردند - منطقه‌ای سوزان و خشک، جایی که گرما بر سرشان سنگینی می‌کرد و راهزنان در دره‌ها کمین کرده بودند. اما شاگردان روحیه‌ای خوب داشتند! سرانجام عیسی به اورشلیم می‌آمد. قرار بود همه چیز را درست کند. اورشلیم پایتخت و مرکز قدرت بود. آنجا معبد بود. آنها از این مطمئن بودند که عیسی پادشاهی خود را در همین زمان برپا خواهد کرد. آنها می‌توانستند پیروزی را پیش روی خود ببینند.



اما سپس اتفاقی افتاد که برای همه ی شاگردان چراغ قرمز روشن کرد. عیسی دوازده شاگرد را کناری خواند. او به دنبال گفتگوی شخصی، دور از جمعیت بود. در چنین لحظاتی همیشه درک عیسی دشوار می‌شد. و این بار نیز قرار بود همین‌طور باشد. عیسی فضای پرهیجان را به طور کلی جمع‌بندی کرد: «ببینید، ما به اورشلیم می‌رویم.» اما سپس همه چیز را وارونه کرد. به جای راهپیمایی پیروزمندانه و از بین بردن نهایی دشمنان او شروع به توصیف دنیایی معکوس کرد. به جای ورود با شکوه به اورشلیم، عیسی توسط دشمنان مسخره، مصلوب و کشته خواهد شد. شاگردان به عیسی، سپس به یکدیگر نگاه کردند: «چه کسی مخالفت خواهد کرد؟ چه کسی عیسی را متقاعد می‌کند که این راه را نرود؟» آنها فکر کردند اصلاً ارزش دارد که به دنبال این عیسی برویم، اگر راهش به چنین مرگ تلخی منتهی می‌شود؟ چه فایده‌ای دارد که پیرو عیسی باشیم، اگر همه چیز به فاجعه ختم می‌شود؟ شاگردان به یکدیگر و سپس به زمین نگاه کردند. از این به بعد قدم‌ها و افکار سنگین بودند. اشتیاق از بین رفت! هر کس با خودش مشغول بود و دیگر هیچ چیز نمی‌دانست.

این افکار آنقدر برای شاگردان سنگین بود که راه به سوی اریحا به سرعت گذشت. شاید به همین دلیل بود که برخی از شاگردان اصلاً صدای نابینای فریادزن کنار جاده را نشنیدند. برخی دیگر او را به خوبی شنیدند، اما در آن زمان اعصابشان به کلی خراب بود، به طوری که با تندی به او دستور دادند که ساکت باشد. اما وضعیت فقط تشدید شد، زیرا به نظر می‌رسید نابینا با صدای بلندتری فریاد می‌زند.

دراماتیک بودن این صحنه قابل اغراق نیست. از یک طرف با نزدیک‌ترین دوستان عیسی رو به رو هستیم که تازه از سوی استاد خود به شدت ناامید شده بودند. آنها پیروان او بودند و با این حال کور بودند و نمی‌توانستند راهی را که عیسی می‌رفت درک کنند. آنها امید خود را به او از دست داده بودند. و در کنار آنها این نابینا بود، که برخلاف شاگردان، تمام امید خود را بر عیسی گذاشته بود و نمی‌خواست از فریاد برای کمک دست بردارد. وضعیت دراماتیک است - دراماتیک، زیرا عیسی واقعاً نجات‌دهنده جهان است و واقعاً می‌توانست کمک کند. اما نه آن‌طور که شاگردان فکر کرده بودند. احتمالاً این شفای نابینا دقیقاً در جای مناسب رخ داد: در لحظه‌ای که شاگردان نسبت به عیسی ناامید شده بودند، این شفا نشان می‌دهد که عیسی دقیقاً در راه رنج، شفا دهنده و نجات‌دهنده است. و او همین کار را کرد. عیسی تمام گروهی را که مستقیماً به سوی اورشلیم می‌رفتند متوقف کرد و برای این نابینا وقت گذاشت. بله، او واقعاً وقت گذاشت. اگرچه واضح است که نابینا چه می‌خواست، با این حال از او پرسید: «چه می‌خواهی برای انجام دهم؟» تمام سنگینی راه به سوی اورشلیم و تمام افکار سردرگم شاگردان در این لحظه صمیمی کنار گذاشته شد. و نابینا تمام نیاز خود را بیان کرد: «ای خداوند، که ببینم!» و عیسی به او گفت: «ببینا باش! ایمان تو تو را شفا داده است.» و سپس تمام گروه به سوی اورشلیم حرکت کردند. اما فضا ناگهان تغییر کرد. نابینای ستایش‌کننده که شفا یافته بود، از همه جلوتر می‌دوید. و بسیاری به او پیوستند. مهمانی عزای شاگردان ناگهان دوباره به فضای جشن تبدیل شد.

---

دقیقاً در این نقطه می‌خواهیم مکث کنیم. ما نیز پیروان عیسی هستیم. و اگر صادق باشیم، با راه صلیب عیسی به همان اندازه شاگردان آن زمان مشکل داریم. اصلاً ما با رنج در جهان مشکل داریم. به خصوص وقتی چنین رنجی شخصاً ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در رنج، چشم‌ها تار می‌شوند. مخصوصاً نمی‌توانیم آینده را ببینیم. و اغلب دعا کردن را فراموش می‌کنیم و نمی‌توانیم خدا را نیز درک کنیم. یک نابینا کنار جاده راه پیروی از عیسی را به ما نشان می‌دهد. اگر پزشکان را درست درک کنم، بینایی به طور خاصی به مغز متصل است، به طوری که نه تنها چشم‌های فیزیکی باید شفا یابند، بلکه مغز شخص کوری که بینا شده نیز باید به سیگنال‌ها عادت کند - به عبارتی باید دیدن را یاد بگیرد. در داستان نابینای کنار جاده، با شفای دوگانه رو به رو هستیم: چشم‌ها شفا می‌یابند و او یاد می‌گیرد ببیند. و او فقط چیزهای فیزیکی در محیط خود را نمی‌بیند. اولین کسی که می‌بیند، عیسی است. با دیدن عیسی، او دید کاملاً روشنی پیدا می‌کند. عیسی می‌گوید: «ایمان تو تو را شفا داده است!» و این یک نفر در آن لحظه دید روشنی از مسیری داشت، که حتی شاگردان غمگین و سردرگم، نمی‌توانستند آن را طی کنند - یا حتی یاد گرفته بودند اشتباه بروند. آنها آنقدر بر عیسی که پیروزمندانه وارد اورشلیم می‌شود تمرکز کرده بودند که دیگر نمی‌توانستند عیسی واقعی را، همان‌طور که در کتاب مقدس پیشگویی شده بود، ببینند. بنابراین آنها در دیدن بسیار گزینشی عمل کردند و بارها نیاز به کمک بینایی داشتند تا بتوانند دوباره راه عیسی را درک کنند.

این هفته ما زمان توبه را آغاز می‌کنیم. ما با عیسی به اورشلیم خواهیم رفت. اما ما نیز به کمک بینایی نیاز داریم تا بتوانیم دوباره عیسی را بشناسیم.

گاهی می‌ترسم که دقیقاً در میان ما مسیحیان نیز، همه‌گیری کوری روحانی وجود داشته باشد. نه تنها این - مردم شنوایی خود را نیز از دست داده‌اند. ما گوش‌ها و چشم‌ها را باز کرده‌ایم، اما نه برای عیسی، بلکه برای چیزهای کاملاً متفاوت. این نابینا و لال می‌کند. نابینا و لال برای روابط انسانی، نابینا و لال نیز برای این معجزه که خدا می‌خواهد با ما رابطه داشته باشد و دائماً از طریق انجیل ما را فرا می‌خواند. مطمئناً این کوری درباره ی همه ما صدق می‌کند. به نوعی همه ما به کوری دچار شده‌ایم و به کمک بینایی نیاز داریم. ما به کسی نیاز داریم که چشمان ما را باز کند، تا بتوانیم دوباره تصویر خدا را در خودمان و در دیگران بشناسیم و سپس واقعاً بتوانیم جهان و زندگی را با تمام معجزاتش دوباره ببینیم - تا دوباره بفهمیم راه به کجا می‌رود.

---

اما حالا وقت آن است که از خود عیسی صحبت کنیم. خود عیسی می‌گوید: «بیایید به اورشلیم برویم!» چهارشنبه نیز او ما را به دوران توبه فرا می‌خواند. بیایید با عیسی به اورشلیم برویم. بیایید پیروان او باشیم! عیسی تنها کسی است که همه چیز را می‌بیند. او می‌داند که راهش در این زمین نمی‌تواند و نباید جام رنج را دور بزند. شیطان نیز بارها سعی می‌کرد او را وسوسه کند که از این راه اجتناب کند. و شاگردان آن زمان و همچنین ما شاگردان امروز نمی‌فهمیم که چرا عیسی باید این کار را انجام می‌داد. دید ما خیلی نزدیک‌بین است. ما نه می‌توانیم عمیق‌ترین نیاز خود را ببینیم و نه نجات‌دهنده خود را. به همین دلیل است که اغلب به دنبال افرادی می‌رویم که به ما وعده نجات می‌دهند. اما عیسی بیشتر از این را می‌خواهد. او می‌خواهد که ما نه تنها از یک عذاب جسمی یا سرنوشت تلخ شفا یابیم، بلکه از گناه آزاد شویم و حیات ابدی را به ارث ببریم. به همین دلیل او راه خود را به سوی اورشلیم می‌رود. در این راه، عیسی ما را با خود می‌برد. امروز نیز عیسی با کلیسای خود است. او کاملاً درک می‌کند که ما چقدر کم آنچه را که ما را شفا می‌دهد درک می‌کنیم. و با این حال او آنجاست. او با شاگردان شکاک است؛ اما او همچنین با مردی است که از کوری شفا یافت. و او می‌پرسد: «چه می‌خواهی برای انجام دهم؟» ایمان فقط از طریق حضور خود عیسی می‌آید. بدون عیسی، نابینا نمی‌توانست ایمان بیاورد. فقط زمانی که عیسی جلوی او ایستاد، با او صحبت کرد و به او گفت: «ببینا باش!» و «ایمان تو تو را شفا داده است» - فقط در آن زمان او پیرو عیسی شد.

راه اورشلیم یک پیاده‌روی ساده نبود. راه درونی که شاگردان باید برای پیروی از عیسی طی می‌کردند، غیرممکن بود. از دیدگاه ما هیچ هدف و امیدی وجود ندارد. ما نمی‌توانیم عیسی را ببینیم، نه درک کنیم، نه به او ایمان بیاوریم. بدون عیسی هیچ پیروی از عیسی وجود ندارد! به همین سادگی. اما وقتی عیسی وارد صحنه می‌شود؛ وقتی عیسی با ما صحبت می‌کند؛ وقتی او به بیماری‌مان اشاره می‌کند و حتی وقتی او ایمان را به ما عطا می‌کند - وقتی همه این اتفاقات می‌افتد، ایمان هیچ دشوار نیست. سپس مانند مرد نابینا در آن زمان، با ستایش راه خود را به سوی اورشلیم می‌پیماییم آمین.